۱۷.تعددقرائات(۱۴۰۲/۱۲/۱۵)

سال‌تحصیلی(۱۴۰۲-۱۴۰۳)سه‌شنبه،۱۵ اسفند ۱۴۰۲ استدلالاتی مهم بر وجود اغراض حکیمانه در رسم المصحف

- پیشگفتار (خلاصه)
- ادعای عجیب صاحب التمهید مبنی بر خام بودن و پر غلط بودن رسم المصحف
- نقد ادعای التمهید مبنی بر فقدان نقطه و اعجام در زمان نسخ قرآن
- اتفاق مصاحف امصار، عنصر مهم کلاسیک در اثبات تعدد قرائات
- اتفاق مصاحف امصار در «سلام علی ال یاسین» و اثبات تعدد نزول در آن
- اتفاق بر انفصال «آل یاسین»با وجود قرائت مخالف، نشانه ای برای تعمد حکیمانه در رسم المصحف
- نظریه علامه طباطبایی در قطعه بندی آیات، راحل مشکل مرجع ضمیر « انه من عبادنا المؤمنین»
- نظریه قطعه بندی مختلف آیات قرآن کریم و توقیفی بودن آن
- عدم بازتاب بسیاری از کمالات علمی علامه طباطبایی در المیزان

پیش‌گفتار (خلاصه)

استدلالاتی مهم بر وجود اغراض حکیمانه در رسم المصحف
نقد ادعای التمهید مبنی بر فقدان نقطه و اعجام در زمان نسخ قرآن، اتفاق مصاحف امصار در «سلام علی ال یاسین» و اثبات تعدد نزول در آن، اتفاق مصاحف امصار عنصر مهم کلاسیک در اثبات تعدد قرائات، اتفاق بر انفصال «آل یاسین»با وجود قرائت مخالف نشانه ای برای تعمد حکیمانه در رسم المصحف، استفاده از نظریه علامه طباطبایی در قطعه بندی آیات

ادعای عجیب صاحب التمهید مبنی بر خام بودن و پر غلط بودن رسم المصحف

اصل بحث در رساله مفتاح الکرامه بود. مسألهای مطرح شد که تواتر قرائات تنها به صاحب قرائات هفت گانه و اصحابش هست، درحالیکه این با واضحات مطالب جور در نمیآید...؛ این بحث را عرض میکردم؛ منتقل شدیم به بحثی که اهمیت آن را این اواخر فهمیدیم؛ البته قبلاً فی الجمله معلوم بود اما آن کارایی کلاسیک بحث، تازه در این اواخر برای ذهن قاصر امثال بنده روشن شد که چقدر پر فایده است؛ آن هم تقدیم بحث رسم المصحف است. واقعاً علم مهمی است. متأسفانه خوانده نمیشود و آدم نمیداند. بعد از مدت ها یک اسمی از آن میشنود! پارسال عرض کردم؛ من که بالای شصت سالم هست تازه شنیدم. حرز را شنیده بودم. اما این عقیلة اتراب القصائد را اصلا نشنیده بودم. خُب آیا این خوب است؟! این علم به این مهمی؛ این قصیده به این معروفی در عالم علوم قرائات باشد و من بالای شصت سال نشنیده باشم؟! معلوم میشود که کمبود کار و کمبود اطلاع ما از زمان جوانی، لازمه اش یک قضاوتها و برداشت هایی است که عجائب میشود! واقعاً این برای خودش علم است اما نمیدانیم.

تعبیراتی که در جلسه قبلی بعضی از آنها را گفتم. نمیدانم یکی از آنها را خدمت شما گفتم یا نه. در تعبیراتی که برای رسم المصحف آورده شده، هست. در کتاب «نصوص فی علوم القرآن»، جلد پنجم، صفحه سیصد و هشتاد و چهار، از کتاب التمهید نقل میکنند.

میگویند در رسم مصحف عثمانی خطاها هست، خُب ناسخ خطا میکند اما :

> و الشیء الأغرب وجود مناقضات فی رسم المصحف، بینما الکلمة مثبتة فی موضع برسم خاصّ، و إذا هی بذاتها مرسومة فی موضع آخر بما یخالفها، الأمر الذی یثیر العجب، و یبعث علی الاعتقاد بأنّ الکتبة الأوائل کانوا أبعد شیء عن معرفة اصول الکتابة أو الإتقان من وحدة الرسم علی الأقلّ! و إلیک نموذجا من ذلک التناقض الغریب: الکلمة برسمها المحلوی ...، الکلمة برسمها الصحیح... أمثلة عشرون اخترناها من التناقض الموجود فی الرسم العثمانی. و ربّما تزداد غرابتک- أیّها القارئ- إذا ما لاحظت التناقض فی إملاء سورة واحدة. کالمثال رقم: 18 سورة الکهف. و رقم: 19 سورة المؤمنون، کما رسموا «بسطة» فی البقرة: 247 بالسین، و فی الأعراف: 69 بالصاد. و کذلک «یبسط» فی الرعد: 26 بالسین، و فی البقرة: 245 بالصاد. و هذا أیضا من التناقض فی سورة واحدة ..
>
> الی غیر ذلک و هو کثیر.[1]

«و الشیء الأغرب وجود متناقضات فی رسم المصحف»؛ خود این رسم المصحفی که این اشتباهات و این کاستی‌ها و این خامی‌ها و ناپختگی‌ها را دارد، خودش هم با هم متناقض است.

«بینما الکلمة مثبتة فی موضع برسم خاصّ، و إذا هی بذاتها مرسومة فی موضع آخر بما یخالفها، الأمر الذی یثیر العجب»؛ موجب تعجب است. خُب اگر ما از زیر بیست سال‌گی علم رسم المصحف را خوانده بودیم، قصائد و مطالب را دیده بودیم، اصلاً وقتی در یک فضای ذهنی بعدی قرار می‌گیرد، تعجب می کند.

«و یبعث علی الاعتقاد»؛ انسان را به چه چیزی معتقد می‌کند؟ **«بأنّ الکتبة الأوائل کانوا أبعد شیء عن معرفة اصول الکتابة أو الإتقان من وحدة الرسم علی الأقلّ»**؛ حال چیزی بلد نیستید، خام هستید و خطتان ضعیف است، چرا متناقض می‌نویسید؟! یک جا اینطور می‌نویسید و جای دیگر آنطور! این دیگر خیلی ناجور است. **«من وحدة الرسم علی الاقل»**؛ حال خام هستید ولی یک جور بنویسید.

«و إلیک نموذجا من ذلک التناقض الغریب»؛ حدود بیست کلمه می‌آورند.

«أمثلة عشرون اخترناها من التناقض الموجود فی الرسم العثمانی. و ربّما تزداد غرابتک- أیّها القارئ- إذا ما لاحظت التناقض فی إملاء سورة واحدة»؛ در یک سوره یک کلمه را دو جور می نویسند.

«کالمثال رقم: 18 سورة الکهف. و رقم: 19 سورة المؤمنون، ... و هذا أیضا من التناقض فی سورة واحدة .. الی غیر ذلک و هو کثیر».

شاگرد: بدون اینکه حواس ایشان باشد، یک جور سست کردن مهمترین میراث مسلمانان است.

استاد: بعد یک عنوانی دارند به نام «غلوّ فاحش»، می‌خواهند بگویند اینکه شما غریب می‌بینید، اینها غریب نیست. می‌گویند هر چه استغراب بزرگتر شد، مظنه اینکه داریم اشتباه می‌کنیم بالاتر است. بعد هم مثال‌هایی را می‌آورند، تا اینجا که می‌فرمایند:

> سبعة آلاف مخالفة فی رسم الخط!
>
> قد یستغرب الباحث إذا ما عثر علی نیف و سبعة آلاف مخالفة فی الرسم العثمانی القدیم، و یعدّه رقما کبیرا إذا ما قاسه الی عدد آی القرآن، و هی نیف و ستة آلاف آیة ..! لکن الحقیقة تشهد بذاتها علی صحّة هذا الرقم الضخم، و إلیک عدد ما فی کلّ سورة من مخالفة جاءت فی الرسم القدیم:[2]

«قد یستغرب الباحث إذا ما عثر علی نیف و سبعة آلاف مخالفة فی الرسم العثمانی القدیم»؛ قرآن هفت هزار و خرده ای غلط دارد. بعد می‌گوید ای وای! هفت هزار اشتباه؟! **«و یعدّه رقما کبیرا إذا ما قاسه الی عدد آی القرآن، و هی نیف و ستة آلاف آیة ..!»**؛ می‌گویند قرآن کلاً شش هزار آیه دارد، اما هفت هزار خطا دارد!

«لکن الحقیقة»؛ می‌گویند حال همین خوب است، حال بگذارید جلوتر ببرم؛ **«تشهد بذاتها علی صحّة هذا الرقم الضخم، و إلیک عدد ما فی کلّ سورة من مخالفة جاءت فی الرسم القدیم»**. بعد می‌گویند: اگر حذف الف را اضافه کنیم، این مقدار می‌شود. **«و قد لخص جلال**

الدین هذه المخالفات فی قواعد ستة»[3]؛ جدول مفصل را می‌آورد.

آن چه که عرض من است، این است: اینطور تعبیرات و این جور برخورد دارند؛ خُب شما مواردی را پیدا کنید که همه شنیده‌اید، اما استفاده دقیق علمی کلاسیک از آن نکرده‌اید. خود ایشان که این‌ها را گفته‌اند، من یک عبارت از ایشان را می‌خوانم. عنوان بحث این است: «القرآن و القراءات حقیقتان متغایرتان». قبلاً عرض کردم یک حرفی است که وقتی روی آن فکر می‌کنید و با مجموع واقعیات بیرونی می سنجید، می‌بینید یک کلمه درآورده‌اند که مفرّ است تا هر کسی بخواهد حرفی بزند، این کلمه را جلو می‌اندازند. ما که نمی‌گوییم قرآن متواتر نیست، قرآن متواتر است، قرائات متواتر نیست. قرآن و قرائات دو حقیقت هستند! یک حرف عجیب و غریبی است.

حال ایشان می‌خواهند این را توضیح بدهند.

> بقی هنا اعتراض: ان القراءات اذا لم تکن متواترة جمیعا فان القرآن یصبح فی بعض آیة- و هو الذی اختلفت القراءة فیه- غیر متواتر، کما فی «مالک» و «ملک» و قد قرئ بالوجهین، فایهما النص؟
>
> و قد استدل ابن الحاجب- فی مختصر اصوله- بذلک لاثبات تواتر القراءات السبع [1]. قال: و الا فیلزم ان یکون بعض القرآن غیر متواتر. اذ لو اختلف القراء فی کلمة، کما فی مثل «غیابة» او «غیابات»، و مثل «آیة» او «آیات»، و «ملک» او «مالک» و نحو ذلک مما قرئ بوجهین او باکثر، فان التزمنا بتواتر القراءات جمیعا فهو، و الا فأی القراءتین تکون قرآنا لتکون الاخری غیر قرآن، و اذا ترددنا فی ذلک فان معناه التردید فی النص الاصلی، و هذا لا یلتئم و القول بتواتر النص القرآنی.
>
> و الجواب: ان النص الاصلی هو ما ثبت فی المصحف الکریم، و الذی اجمعت الامة علیه نصا واحدا. و انما جاء الاختلاف فی کیفیة قراءته و فی اسلوب تعبیره، الامر الذی لا یتنافی و ثبوت تواتر الاصل، کما فی کثیر من اشعار الشعراء القدامی، حیث اصل البیت او القصیدة ثابتة له بالتواتر و ان کان الرواة مختلفین فی بعض الکلمات او الحرکات.**[4]**

«بقی هنا اعتراض»؛ ما قبلاً حرف ابن حاجب را بررسی کرده‌ایم. می‌گوید اعتراض این است: **«ان القراءات اذا لم تکن متواترة جمیعا فان القرآن یصبح فی بعض آیة- و هو الذی اختلفت القراءة فیه- غیر متواتر»**؛ قرآن غیر متواتر می‌شود.

«کما فی «مالک» و «ملک» و قد قرئ بالوجهین، فایهما النص؟»؛ قرآن کدام یک از آن‌ها است؟

«و قد استدل ابن الحاجب- فی مختصر اصوله- بذلک لاثبات تواتر القراءات السبع». من عبارت را می‌اندازم تا زود در شوم.

«و الجواب: ان النص الاصلی هو ما ثبت فی المصحف الکریم»؛ نص اصلی آن است که در مصحف آمده است.

«و الذی اجمعت الامة علیه نص واحد. و انما جاء الاختلاف فی کیفیة قراءته و فی اسلوب تعبیره، الامر الذی لا یتنافی و ثبوت تواتر الاصل»؛ اصل همینی است که در مصحف آمده.

شاگرد: اصل همینی است که در مصحف آمده ولی خود همان هفت هزارتا غلط دارد؟!

استاد: حال مثالش عجیب تر است. **«کما فی کثیر من اشعار الشعراء القدامی، حیث اصل البیت او القصیدة ثابتة له بالتواتر و ان کان الرواة مختلفین فی بعض الکلمات او الحرکات»؛** قرآن یعنی چه؟ یعنی اینی که بین دو جلد است، قرآن است. اینطور متواتر است. فعلاً این جواب ایشان است برای اشکال. فعلاً تأمل روی این را بگذارید، من میخواهم سؤال و جوابش را عرض کنم تا فرمایش ایشان در ذهنتان بیاید.

همینطور جلو میروند، تا اینجا که میفرمایند:

> و لک أن تسأل: اذا اختلفت القراءة فی نص واحد، فمن أین یعرف النص الاصل؟ بعد احتمال الخطأ لکلتا القراءتین.
>
> قلنا: سنشرح- فی فصل قادم- شروط اختیار القراءة الصحیحة، الموافقة للنص الاصل، و هی: القراءة المشهورة، المعروفة بین الناس، و تلقتها الامة بالقبول فی جمیع ادوارها. و من ثم فان القراءات التی کانت تخرج عن محدودة العرف العام، کانت تقع موضع انکارهم، و تقدمت أمثلة علی ذلک**[5]**

«و لک أن تسأل»؛ آن مسأله را بررسی کردند و به سؤال بعدی میآیند.

«اذا اختلفت القراءة فی نص واحد، فمن أین یعرف النص الاصل؟ بعد احتمال الخطأ لکلتا القراءتین. قلنا: سنشرح- فی فصل قادم- شروط اختیار القراءة الصحیحة، الموافقة للنص الاصل، و هی: القراءة المشهورة، المعروفة بین الناس، و تلقتها الامة بالقبول فی جمیع ادوارها»؛ اصل مختار ایشان همین است. میگویند بی خود اسم حفص را در قرائت حفص از عاصم میگذارند. این همان القرائة العامة ای است که حضرت از روز اول خواندهاند، بقیه قرائات همه از اجتهادات است.

حال بخش اصلی اینجا است:

> و سؤال آخر: هل لا یقدح اختلاف مصاحف الامصار الاولیة- علی ما شرحنا فی الجزء الاول- فی تواتر النص الاصل الواحد؟
>
> قلت: کلا، فان الثبت الاصل- ایضا- من بین تلکم المصاحف، وهو ما اجمعت علیه الامة و وقع موضع اتفاقهم، و شاع و ذاع عبر التاریخ و کان ثبت غیره فی سائر المصاحف مهجورا، و من ثم فهو شاذ منبوذ. مثال: اختلف مصحف الشام مع مصحف الکوفة، فکان ثبت الشام: و أوصی بها إبراهیم (البقرة: 132) و کان ثبت الکوفة: «و وصی». لکن الامة اعترفت بالثانی و نبذت الاول. و هو دلیل قاطع علی ان الصحیح هو ذاک دون الآخر. و من ثم لا تجوز القراءة وفق المأثور عن

> مصحف الشام فی خصوص هذه الآیة.[6]

«و سؤال آخر»؛ این سؤال، دقیقاً همین بحث ما است. سؤال این است:

«هل لا یقدح اختلاف مصاحف الامصار الاولیة- علی ما شرحنا فی الجزء الاول- فی تواتر النص الاصل الواحد؟»؛ شما می‌گویید مصحف یکی است، خُب خود شما برای ما گفتید که مصاحف الامصار مختلف بوده. خُب پس چه شد؟!

«قلت: کلا»؛ اختلاف مصاحف امصار سر سوزنی هیچ صدمه‌ای به تواتر اصل القرآن به‌عنوان خط، نمی‌زند.

«فان الثبت الاصل- ایضا- من بین تلکم المصاحف، وهو ما اجمعت علیه الامة و وقع موضع اتفاقهم»؛ آن مصاحفی هم که بود، خلاصه امت بر یکی از آن‌ها اجماع کردند. بقیه پی کارش رفته است. **«و شاع و ذاع عبر التاریخ و کان ثبت غیره فی سائر المصاحف مهجورا، و من ثم فهو شاذ منبوذ»؛** آن چه که امت رهایش کرده‌اند را کنار بیاندازیم. بعد مثال می‌زنند؛ این‌ها خیلی مهم است. ببینید چه تعبیرات تندی داشتند؛ توهم و مفضوح؛ قول ابن جزری را می‌آورند و می‌گویند این ادعای مفضوح او... !

«مثلاً»؛ الحمدلله که خودشان این مثل را زده‌اند. **«اختلف مصحف الشام مع مصحف الکوفة، فکان ثبت الشام: و أوصی بها إبراهیم (البقرة: ۱۳۲) و کان ثبت الکوفة: «و وصی»، لکن الامة اعترفت بالثانی و نبذت الاول»؛** اصلاً اثری از آثار «و اوصی» در میان امت اسلامی نمانده. اما «وصّی» مانده است. **«و هو دلیل قاطع علی ان الصحیح هو ذاک دون الآخر. و من ثم لا تجوز القراءة وفق المأثور عن مصحف الشام فی خصوص هذه الآیة»؛** حال با اطلاعاتی که شما دارید، جواب این چیست؟

عزیز من! این‌که برای مصحف شام نیست، این برای مصحف مدینه است. برای مصحف ورش است. الآن بین امت اسلامیه موجود است. شما به الجزائر بروید در مصحف‌شان «اوصی» است. «اجمعت الامة» بگویی و تمام؟! با این محکمی همه چیز را تمام کردی؟! مصحف شام هم که شام قدیم بوده و تمام شده رفته! این‌که برای مصحف شام نیست. مصحف شام موافق مصحف مدینه بوده. این مصحف الآن در عالم اسلامی موجود است. اختلاف مصاحف امصار را می‌خواهید با این‌ها حل کنید؟! گفتم الحمد لله مثالی را زدند که نقض خودشان است. البته مصحف شام اختصاصاتی دارد، ای کاش از آن‌ها مثال زده بودند که حداقل می‌گفتند این از بین رفته. مثالی را زدند که اتفاقا مصحف شام در اینجا تابع قرائت أبی است، تابع قرائت اهل المدینه است که نماینده قرائت اهل المدینه نافع است. الآن هم «اوصی» است. در نمازهای جماعت، قرائات، در سایتی که قرائات را گذاشته‌اند نگاه کنید؛ الآن در سایت‌های چاپ خانه‌های اصلی ده مصحف به خط آقای عثمان طه موجود است. مصحف ورش و قالون همه «اوصی» است. ببینید کار به کجا می‌رسد که ما این‌طور صحبت کنیم! اگر رسم المصحف را از جوانی خوانده بودیم این مسائل روشن بود، مواردش را دیده بودیم، این‌طور نمی‌شد.

---

[1] التمهید فی علوم القرآن نویسنده : المعرفت، الشیخ محمد هادی جلد : ۱ صفحه : ۳۷۷

[2] التمهید فی علوم القرآن نویسنده : المعرفت، الشیخ محمد هادی جلد : ۱ صفحه : ۳۸۷

[3] همان ۳۹۰

[4] التمهید فی علوم القرآن نویسنده : المعرفت، الشیخ محمد هادی جلد : ۲ صفحه : ۸۲

[5] همان ص۸۵

[6] همان

نقد ادعای التمهید مبنی بر فقدان نقطه و اعجام در زمان نسخ قرآن

من به بحث اصلی خودمان برگردم. در همین نصوص، هفته قبل صفحه چهارصد و پنجاه و پنج را گفتم. حالا به صفحه ششصد و هجده بروید. همین عبارت التمهید را ببینید. ایشان در جلسه قبل فرمودند: «و من أغرب ما سمعناه و قرأناه في هذا المجال دعوى البعض: أن اختلاف مرسوم الحروف الزوائد في المصاحف، قد كان بسبب أن عثمان ...»[1]؛ عثمان میخواست قرائاتی که ثابت بود بماند. بعد هم پنج جواب دادند. در صفحه ششصد و هجده ببینید. از التمهید آوردهاند که جلوتر از کتاب ایشان بوده. خیلی هم ایشان عنایت دارند. تعبیر ایشان این است:

> و قد أغرب ابن الجزري، فزعم أنّ المسئولين آنذاك تركوا وضع العلائم عن عمد و عن قصد، لحكمة! قال: و ذلك ليحتمل الخطّ ما صحّ نقله و ثبتت تلاوته عن النبي (صلى اللّه عليه و آله) إذ كان الاعتماد على الحفظ و السماع لا على مجرد الخطّ. و وافقه الزرقاني على هذا التبرير المفضوح، قال: كانوا يرسمونه بصورة واحدة خالية من النقط و الشكل، تحقيقا لهذا الاحتمال.
>
> لكن لا مجال لهذا التبرير بعد أن نعلم أنّ الخطّ عند العرب حينذاك كان بذاته خالیا عن كلّ العلامة مائزة. و كان العرب هم في بداءة معرفتهم بالخطّ و الكتابة، فلم يكونوا يعرفون من شئون الإعجام و التشكيل و سائر العلائم شيئا، لحدّ ذاك الوقت.

«و قد أغرب ابن الجزري، فزعم أنّ المسئولين آنذاك»؛ یعنی زمان نوشتن قرآن، **«تركوا وضع العلائم عن عمد و عن قصد، لحكمة! قال: و ذلك ليحتمل الخطّ ما صحّ نقله و ثبتت تلاوته عن النبي (صلى اللّه عليه و آله) إذ كان الاعتماد على الحفظ و السماع لا على مجرد الخطّ»؛** حافظ بودند، خط آن، حفظ آنها را یادآوری میکرد. قرائات هم متعدد بود. این حرف ابن جزری است. ایشان میگویند «اغرب».

«و وافقه الزرقاني»؛ زرقانی هم با آن موافقت کرده، **«على هذا التبرير المفضوح»؛** اینکه حرف ابن جزری نبود، دانی هم میگفت. آن را بررسی کردیم. اینکه فقط حرف او نیست. چرا مفضوح است؟

«قال: كانوا يرسمونه بصورة واحدة خالية من النقط و الشكل، تحقيقا لهذا الاحتمال»؛ احتمال یعنی قابلیت تحمل قرائات.

«لكن لا مجال لهذا التبرير بعد أن نعلم أنّ الخطّ عند العرب حينذاك كان بذاته خالياً عن كلّ علامة مائزة»؛ اصلاً ندارد.

«و كان العرب هم في بدأة معرفتهم بالخطّ و الكتابة، فلم يكونوا يعرفون من شئون الإعجام»؛ اعجام یعنی نقطه، **«و التشكيل»؛** تشکیل یعنی اعراب، **«و سائر العلائم شيئاً، لحدّ ذاك الوقت».**

خُب آنها از اول کار حروف هجاء نداشتند؟! یعنی زمان نسخ قرآن حروف هجاء نبود؟! در توحید صدوق حروف هجاء بود که ائمه توضیح داده بودند. وقتی جدا می‌نوشتند؛ هجاء یعنی تقطیع؛ وقتی الف می‌نوشتند...؛ برای باء که رواست هم دارد. آ، ب، ت، ث، ج، ح، خ و ... . این فطرت بشر است که سه علامت را منفصل و بدون هیچ علامتی کنار هم بگذارد، یکی را بگوید ج، یکی را بگوید ح، و دیگری را بگوید خ؟! اصلاً این حرفها واضح البطلان است. لذا آقای حفنی ناصف در کتاب «حیات اللغة العربیة» می‌گوید اینها که واضح است اینطور نیست. اصلاً ممکن نیست. بلکه اینها را به کار نمی‌بردند. استعمال نمی کردند. نه اینکه اینها نبود. حالا با بیان این مقدمات می‌خواهم مطلبی را بگویم.

شاگرد: چه چیزی را به کار نمی‌بردند؟ علامتها را به کار نمی‌بردند؟ بود ولی استفاده نمی کردند.

استاد: بله، بحثهای خطی را دیده‌اید. الواحی پیدا شده که نقطه نمی گذاشتند. هر چه من اینها را می‌دیدم، می‌دیدم یک چیزی می‌گوییم که به‌هیچوجه با واقعیت می‌دانی مردمی که خط را می‌نویسند، جور در نمی‌آید. یعنی بگوییم اینها مثل هم بود، هیچ‌چیز هم نداشت ولی می‌خواندند! این خلاف فطرت وضع علامت برای یک صوت است. سه علامت بگذاریم برای سه حرف جدا، این درست است. اما یک علامت بگذاریم برای سه حرف جدا؟! این فطرت کار است؟! این فطرت نوشتن است که بگوییم اصلاً نقطه نبود و اعجام در آن نبود؟!

قطع نظر از مطالبی که جلوتر عرض کردم؛ خلیل بن احمد در العین از لغت عرب می‌گوید که «الكتاب المرقوم» یعنی «ای ذات الاعجام»[2]. کتابی که آن را ترقیم کرده‌اند، یعنی آن را اعجام کرده‌اند. «کتاب مرقوم» لغت قرآنی است. خلیل که یک لغت بعدی را معنا کند و آن چه که در قرآن آمده را معنای خودش را نگوید. اینها واضحات مطلب است.

---

[1] حقايق هامة حول القرآن الكريم نویسنده : العاملي، السيد جعفر مرتضى جلد : ۱ صفحه : ۲۲۰

[2] العين نویسنده : الخليل بن أحمد الفراهيدي جلد :۵ صفحه : ۱۵۹؛ «رقم: الرَّقْمُ: تعجيم الكتاب، وكتاب مَرْقُومٌ: بيّنت حروفه بالتنقيط».

اتفاق مصاحف امصار، عنصر مهم کلاسیک در اثبات تعدد قرائات

نکته‌ای که می‌خواهم تأکید کنم، این است: همین‌طوری که در مسأله اختلاف مصاحف امصار، وقتی خوب دقیق شوید و حرفش را بزنید، مورد به مورد جلو بیایید، برای کسی که حتی مسلمان نباشد اما محقق حرّ باشد، برایش واضح می‌شود که فضای رسم قرآن در آن زمان به چه صورت بود، و واضح می‌شود که به‌خاطر مسأله تعدد قرائات تعمدی در این رسم و این علم مهم در کار بود، قطع نظر از اختلاف مصاحف امصار، عنصر کلاسیک خیلی مهم دیگری هم هست که باید کار شود، آن هم اتفاق مصاحف الامصار است. اختلاف، خُب اختلاف است. خیلی به چشم می‌آید. نشان می‌دهند که به چشم می‌آید. نشان می‌دهند که این برای مصحف مدینه است و دیگری برای مصحف کوفه است. قرائتش هم تا الآن باقی‌مانده است. اما این‌که آدم بگوید «اتفاق مصاحف الامصار»، یک عنصر مهم اثباتی کلاسیک است برای مسأله تعدد نزول در قرائات. این دیگر جالب است.

امروز حدیث نفس می‌کردم؛ آدم می‌تواند قسم بخورد که وقتی این موارد به‌خوبی برای مخاطب باز شود و توضیح داده شود، قاطع می‌شود که مسأله قرائت، تعدد آن‌ها و تعمد آن‌ها، وجه حکیمانه کار است. همین است که دانی و جزری می‌گوید «اغربوا»، درحالی‌که «لم یغربوا». این‌ها متخصص هستند و دارند از یک چیز روشنی اخبار می‌کنند.

حال آن اتفاق چیست؟ ببینید واضح هست که در همه مصاحف یک جور نوشته و اختلاف مصاحف الامصار نیست. اما نفس همین اتفاق طوری است، غرابتی دارد که خود این اتفاق کاشف از این است که تعمد بوده؛ برای ابقاء امکانیت چند قرائت و تحمل آن‌ها. یک مورد ساده را ابن جزری گفت، من هم مکرر گفته‌ام، دومی را هم بحث کرده‌ایم. اما مهم رنگ استدلال کلاسیک به آن دادن است. بعداً یادتان باشد تا بحث مطرح شد در ذهن شریفتان بیاید. یکی مسأله «ص» در «صراط» بود. ابن جزری و دیگران گفت: در زبان عرب از حیث لغت و در قاموس عربی «صراط» با صاد ندارید. اصلاً مادّه «صرط» ندارید. کاتب در اختلاف مصاحف الامصار هم حتی در یک مصحف با «س» ننوشته و در مصحف دیگر با صاد بنویسد. و حال این‌که بین قراء سبعه که متواتر هستند چهار نفر به سین خوانده‌اند و برخی به صاد خوانده‌اند. هر دو قرائتش هست اما در مصاحف امصار مختلف نیست. ابن جزری گفت: چرا ان‌سخ عثمان برای حفظ دو جور نگذاشته؟ گفت به این‌خاطر قرائت سین را نیاورده‌اند چون لغت اصلی «سراط» با سین است و قرائت سین بین عرب پذیرفته شده و جا افتاده است و تا آخر هم می‌مانند. لذا او صاد گذاشت تا اتفاق مصاحف باشد تا بگوید در این‌جا اقراء صاد هم بوده. اتفاق مصاحف از تعدد این قرائت صیانت کرده است. بدنه عرف عرب سین را صیانت کرده، و صاد هم در رسم المصحف صیانت شده. این یک چیز ساده‌ای است.

اتفاق مصاحف امصار در «سلام علی ال یاسین» و اثبات تعدد نزول در آن

اما مسأله‌ای که برای ما خیلی مهم است، و عرض کردم شما این بحث را با عنایت به رسم المصحف تقریر کلاسیک کنید و ببینید چطور مخاطب فوری به یقین می‌رسد. همین آیه شریفه ای که باره صحبتش شد. در سوره مبارکه صافات است؛ «سلام علی آل یاسین»[1]. از نظر بحث رسم المصحف، یکی از مهمترین عناصر بحث مقنع برای هر مخاطبی –حتی غیر مسلمان- است. به چه صورت؟ اتفاقا در فدکیه در صفحه رسم عباراتی را از کتب اصلیه گذاشته‌اند؛ به برخی از آنها اشاره کنم تا بحث به ذهن شریفتان بیاید. بعد ببینید چقدر اهمیت دارد. در صفحه «فهرست القرائات»، ذیل آیه «سلام علی آل یاسین» هست. در همینجا عنوانی هست به نام «اجماع مصاحف بر کتابت ال یاسین». پایین صفحه هست.

ببینید چند کتاب هست. مرحوم طبرسی هم در مجمع فرموده‌اند. از ابوعلی فارسی نقل کرده‌اند که گفته حجت کسانی که «سلام علی آل یاسین» خوانده‌اند، این است که در مصحف مفصول است. یعنی مصحف کدام شهر؟ همه شهرها. اتفاق مصاحف امصار بر انفصال است. یعنی «ال یاسین». الآن که توابعش را می‌گویم اهمیتش معلوم می‌شود. همه متفقاً منفصل نوشته‌اند. کتاب «مختصر التبيين لهجاء التنزيل» که یکی از مهمترین کتب رسم است، می‌گوید: «و اجتمعت المصاحف على كتب : ءال ياسين منفصلا»[2]. در کتاب «المقنع» می‌گوید: «قال أبو عمرو: و كتبوا في جميع المصاحف «على آل ياسين» في و الصافات بقطع اللام من الياء»[3].

حال برگردیم. عرض من این است که اگر در مصحف متصل می‌نوشت، کسی تردید نداشت که در اینجا «ال یاسین» است. ممکن است «آل یاسین» بخوانند و روشن هم بود. در جمیع مصاحف جدا کردند. وقتی جدا می‌کنید می‌توانید «ال یاسین» بخوانید یا نه؟ به‌عنوان یک عَلَم می‌توان خواند؟! در آیه قبلی می‌گوید: «وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»[4]، درحالی‌که جدا ننوشته است! متصل نوشته است. دو-سه آیه بعدش می‌گوید «سلام علی ال یاسین»، همه مصاحف منفصل نوشته‌اند. خُب مصاحفی که جدا نوشته‌اند، با توجه به «الیاس»ی که منا‌سب با او است، و ضمیر بعدی هم می‌گوید «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ»[5]. عرض من این است که چرا همه مصاحف منفصل نوشته‌اند؟ برای اینکه شواهد آیه به قدری قوی بوده که باید «ال یاسین» بخوانید - «انه» و «الیاس» قبل از آن- شواهد به قدری قوی بوده که اگر متصل می‌نوشتند دیگر احدی از مقرئین نمی پذیرفت.

شاگرد: آیات قبلی هم همه مربوط به انبیاء قبلی است.

استاد: بله، احدی از مقری نمی پذیرفت که از کجا کتاب خدا میخوانی «سلام علی آل یاسین». تعمد را ببینید. ان‌شاء‌الله در تمام مصاحف منفصل نوشته تا بگوید اگر «الیاس» بخوانید که کسی مشکلی ندارد، «انه» و «ان الیاس لمن المرسلین» و سائر شواهد باعث شده که قرائت «الیاس» روشن باشد. هیچ کسی به مقریای که «سلام علی الیاسین» بخواند ایرادی نمیگیرد. چون هر کسی آیه را بخواند همین است. به چه کسی مشکل میگرفتند؟ به کسی که «آل یاسین» بخواند. میگفتند چه میخوانی؟! حال جالب این است که «سلام علی آل یاسین» قرائت شاذ نیست. در قراء سبعه قرائات مهمی داریم. الآن در الجزائر مصحف ورش و قالون چون قرائت نافع هستند به این صورت است. نافع قرائت اهل مدینه است، همه آنها «سلام علی آل یاسین» میخوانند. وقتی حمزه زند امام صادق علیه السلام خواند، حضرت فرمودند یکی از جاهایی که من با تو مخالفت میکنم همینجا است. چون قرائت اهل مدینه «سلام علی آل یاسین» است. الآن شما فکرش را بکنید؛ روی حساب نزول بگویید وحدت نزول. اگر وحدت نزول بود، اگر «ال یاسین» بود، انفصال خلاف فطرت نوشتن بود و مورد اعتراض بود. اگر نزول واحد «آل یاسین» بود، با سیاق و... مناسبت نداشت. خُب پس چرا به این صورت است؟ در زیارتی که میخوانیم وقتی حضرت دستور به زیارت آل یاسین میدهند، میگویند «قولوا کما قال الله». در قرائت اهل مدینه که اقراء جبرئیل به حضرت بوده. کما اینکه ظاهر سیاق آیات «ال یاسین» است و آن هم اقراء شده است. چرا در رسم المصحف بر انفصال اتفاق شده؟ روشن است به این خاطر بود که قرائت «آل یاسین» را که از حضرت شنیده بودند نگه دارند. میدانستند حضرت اقراء فرمودهاند. خود نفس اتفاق بر انفصال، بالاترین دلیل کلاسیک بر تعمد کار میشود. بعد هم که درست نکردهاند. هنوز مانده است. حال شما بگویید «الخطأ المفضوح». خطای مفضوح کجا بود؟! تعمد داشتند که به این صورت بنویسند تا اینها را نگه دارند.

روایتی[6] را قبلاً خواندیم. در مجلس مامون همه علماء بودند. گفتند از قرآن برای «آل» شاهد بیاورید. حضرت خواندند «سلام علی آل یاسین». همه هم تأیید کردند و یک نفر هم نگفت این «الیاسین» است. و حال اینکه میدانستند «الیاسین» هم هست. جالب این است که در آن جا یک نفر «انه» را نگفت تا در بیاورد. در تفاسیر میبینید میگویند در اینجا معلوم است که باید «انهم» باشد؛ «سلام علی آل یاسین ...انهم من عبادنا...». اما یک نفر نگفت. اگر اینطور باشد عرض کردم اینکه مدام میگفتند قرائت نافع سنت است، به این دلیل بود که نافع چیزی را که شنیده بود میگفت. کاری نداشت ببیند مرجع ضمیر جور در میآید یا نه. «وي اي أهل العراق! تقيسون في القرآن»[7]. این حرف نافع است. هر چه شنیده بود را میگفت. «انّ القرائة سنة متبعة»[8].

آن چیزی که میخواهم عرضم را به آن ختم کنم، این است: مصاحف بر انفصال اتفاق دارند. بین قراء سبعه قرائات مهمی بر «آل یاسین» هست؛ نافع و ... . فضا را در نظر بگیرید. اتفاق مصاحف بر انفصال است، بخش مهمی از قرائات متواتره سبعه «آل یاسین» است. در کتابها مختلفی هم هست. در این صفحات مراجعه کنید از صحیح بخاری[9] هم هست که «آل یاسین» را داریم. با این زمینه عرض میکنم: اگر وحدت قرائت یک فرهنگ شیعی بود، ممکن بود که شیعه همینطور مجمل باقی بگذارند؟! یک جا حرفش را نزنند؟! آن هم در همه درسها «الیاسین» بخوانند؟! این همه روایات از اهل البیت علیهم‌السلام هست که «آل یاسین» را ذکر میکنند، و موافق نظر شیعه و کار شیعه است، از نظر استدلال هم این قدر قوی است که همه مصاحف منفصل نوشتهاند. اینجا جایش بود که علماء شیعه در موضع گیری قوی باشند و بگویند این از افتخارات شیعه است که اینها را میگوییم و این روایات را داریم. و مدام به آن باد بدهند. طبیعی بود که شیعه در طول تاریخ، به پرچم قرائت «سلام علی آل یاسین» باد بدهند. خُب حال باد دادهاند یا ندادهاند؟ خیر. چرا؟ یعنی از روز اول نزد شیعه معلوم بود که هر دو اینها قرائت است. آن حرف واحد منافاتی با این دو ندارد.

اینها یک استدلالاتی است که اگر باز کنید قاطع میشوند.

همین چند روز قبل بود؛ برای من خیلی لذتبخش بود. علامه طباطبایی در مهر تابان صریحا فرمودند که این قرائات را ملک وحی آورده است. شاگردان ایشان هم فرموده بودند. اینها را بررسی کرده بودیم. خُب در مباحث الاصول حاج آقا عباراتش طوری است که هنوز نشده سامان بدهم. یکی از شاگردان حاج آقا که سالها درس ایشان میرفتند میگفت. هنوز من نبودم. میگفتند شاید در درس اصول بود، گفت من بودم که حاج فرمودند هیچ بعید نیست که همه این قرائات اقرائات حضرت است. ایشان بلاواسطه از آیتالله بهجت همین را شنیدند. یعنی همان حرف آقای طباطبایی در مهر تابان را ایشان هم گفتهاند. و هیچ بعید نیست که همینطور است.

---

[1] الصافات ۱۳۰

[2] مختصر التبيين لهجاء التنزيل ج ۴، ص ۱۰۴۲-۱۰۴۳

[3] المقنع فی رسم مصاحف اهل الامصار، ص ۸۱

[4] الصافات ۱۲۳

[5] الصافات ۱۳۲

[6] عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج۱ ؛ ص۲۳۶

[7] جامع البيان في القراءات السبع (۱/ ۱۴۶)

[8] الحجة للقراء السبعة (۱/ ۴۰)

[9] صحيح البخاري (۴/ ۱۳۵)

اتفاق بر انفصال «آل یاسین»با وجود قرائت مخالف، نشانه ای برای تعمد حکیمانه در رسم المصحف

فقط مهم این است که این رسم المصحف را با این توضیحاتی که عرض میکنم، به مخاطب نشان بدهیم و در نظر بگیرد که این انفصال خیلی عجیب است. با اینکه اختلاف مصاحف داریم، اتفاق داریم. با اینکه سیاق آیه انفصال را برنمیدارد منفصل نوشتهاند. و در کنارش قرائات متواتر را هم داریم. پس نتیجه این میشود که در این انفصال تعمد داشتند؛ برای صیانت از قرائتی که اگر این انفصال نبود هیچ کسی از مقرین آن قرائت را نمی پذیرفت. آن را بهعنوان یک اشتباه تلقی میکردند. در «الیاسین» متصل بگویند استادم گفته «آل یاسین»، میگفتند بی خود گفته! اصلاً نمیشود. چرا؟ بهخاطر «انّه»، بهخاطر «انّالیاس». وقتی شما این اتفاق را میبینید، خود اتفاق غیر از اختلاف است. کاشف قطعی از تعمد میشود. از اینکه تعمد داشتند جدا بنویسند تا برای آینده امت اسلامیه قرائت نافع و اهل مدینه بمانند.

نظریه علامه طباطبایی در قطعه بندی آیات، راه‌حل مشکل مرجع ضمیر « انه من عبادنا المؤمنین»

حالا به بحث‌هایی برگردیم که در جلسات قبل گفتیم. خُب حالا چطور حل کنیم؟ الآن در بخش عظیمی از بلاد مسلمین «آل یاسین» می‌خوانند. شما به الجزائر بروید، غیر از اینکه قانون تصویب کرده‌اند که نمی‌گذارند مصحف حفص وارد کشورشان بود، تنها مصحف ورش رسمی آنها است. غیر از اینکه قانون رسمی دارند که ورود مصحف حفص ممنوع است...؛ قبلاً عرض کردم یکی از آقایان اهل الجزائر به من گفت. گفت در چمدان ما در ورودی فرودگاه الجزائر مصحف حفص را می‌گیرند. از قدیم مصحف ورش، مصحف آنها بوده. یک امر بسیار جا افتاده بوده.

حالا اگر به این صورت است که بخش مهمی از بلاد «آل یاسین» است، تفسیر و سیاق را چه کار کنیم؟ یعنی الآن آیه را می‌خوانید «وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ... سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ... إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُؤْمِنِينَ»، سیاقش به چه صورت می‌شود؟ بعد هم حتی در کتب اهل‌سنت مفصل ببینید «سلام علی آل یاسین، علی آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله». صحیح بخاری به این صراحت ندارد ولی در کتب دیگرشان هست. «آل یاسین» در صحیح بخاری هم هست. نگاه کنید. من همه اینها را در صفحه «آل یاسین» آورده‌ام. خُب اینها را چه کار کنیم؟ شما بفرمایید. «انه» را با «سلام علی آل یاسین» چه کار کنیم؟ می‌گویند «آل یاسین» یعنی «آل ال یاسین»، «انه» هم به خودش بر می‌گردد. سلام بر آل الیاس، الیاس از مرسلین بود. ولی خُب این چطور معنا می‌شود تا جور در بیاید؟! آن هم با توجه به اینکه بعداً می‌گویند «یس» اسم حضرت است. لذا باید «آل الیاس» باشد. در مصحف ابن مسعود[1] «ادراسین» است. مانعی ندارد. ابن مسعود که از جیبش در نمی‌آورد.

این بود که می‌خواستم عرض کنم، وقتی قرآن کریم نظم خاص خودش را وفق تکوین دارد، شما وقتی یک مسیری را طی می‌کنید، نسبت به مقاطع آن...؛ همانی که در المیزان فرمودند: «و هذان سران تحتهما أسرار»[2]، اینجا خودش را نشان می‌دهد. یعنی همینطوری که علامه مثال زده‌اند و فرموده‌اند:

«قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون»[3]، ایشان می‌فرمایند «قل الله» یعنی باایستا. این یک معنا دارد. بعد بگو «قل الله ثم ذرهم»، این هم یک معنای دیگری دارد. نه اینکه معنای قبلی با یکی اضافه باشد. نگاه کنید. بعد بخوان «قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون»، این هم معنای دیگری است. اینکه ایشان به‌عنوان ضابطه فرموده‌اند، در قرائت «آل یاسین» یک شاهد حیّ این بحث قرآنی است. یعنی کسی که با فطرت واضح به این قرائت نافع و امثال او مراجعه کند، گویا

می‌بینی «انّه» روی حساب ظاهر عبارت با «آل» جور نیست و باید «انّهم» بشود. از اینجا است که می‌فهمد اینکه می‌گویند یک آیه می‌تواند در یک قرائت خودش باشد، این قرائت شاهدش است. یعنی لزومی نکرده و این نفی آن نمی‌شود که بگوییم «انّه». «انّه» در یک افراد القرائة متناسب با آن است. «سلام علی آل یاسین» برای خودش یک آیه است که جبرئیل آورده و حضرت اقراء کرده‌اند و توسط حضرت بین مسلمین جا افتاده است. توضیحش هم در روایت شیعه هست. در احتجاج[4] هست. حضرت فرمودند اگر «سلام علی آل محمد» می‌آمد آن را بر می‌داشتند. اصلاً خداوند متعال برای صیانت از کتاب خودش، این کار را کرده است. اسم پیامبرش «یس» است، «الیاس» که «ال یاسین» نیست. دقیقاً جایی که «الیاس» است و سیاق «الیاس» را می‌گوید، «الیاسین» می‌شود، بعد هم در رسم جمیع مسلمین منفصل می‌شود و «آل یاسین» هم قرائت می‌شود و ماندگار می‌شود. الآن کسی هیچ کاری نمی‌تواند بکند. یعنی با اقرائی که حضرت انجام دادند، «سلام علی آل یاسین» را تخلیدش کردند. تخلید شده است.

شاگرد: اگر بخواهیم افراد القرائة کنیم و «سلام علی آل یاسین» بخوانیم، دیگر نباید بقیه اش را بخوانیم؟

استاد: مشکلی ندارد. انافع می‌گوید من از استادم به این صورت شنیدم. من دارم از حیث معنا کردن می‌گویم. می‌گوییم الآن قرائت «آل یاسین» در سیاق مشکل پیدا می‌کند. رفع اشکال به چیست؟ به این است که ما در قرآن کریم می‌توانیم یک مقطع را توقف کنیم.

شاگرد۲: منظور سؤال ایشان این است که معنای «انّه» چه می‌شود؟ ضمیر «انّه» به «یس» بر می‌گردد که پیامبر ما است.

استاد: در تفسیر نگاه کنید. از جاهای که کار طبری جالب است اینجا است. می‌گوید قرائت «آل یاسین» زدن من غلط است. قرائت متواتر قراء سبعه و اهل الحرمین است. خودش می‌گوید اهل مدینه «سلام علی آل یاسین» می‌خوانند، طبری در اینجا می‌آید وقواوت می‌کند. خیلی هم عجیب است. چرا من یک ساعت طول دادم؟ بخاطر اینکه در اینجا «آل یاسین» خواندن، از عجائب قرائت است. یعنی اگر جزو قراء سبعه و متواتر نبود، اصلاً در فضای تفسیر ارزش ذکر پیدا نمی کرد. خُب چه کنیم؟ بین بدنه مسلمین جا گرفته و جزء قراء سبعه است و برای احدی قابل تشکیک نیست و تمام مصاحف هم منفصل نوشته‌اند.

شاگرد: طبری کدام را غلط می‌داند؟

استاد: می‌گوید «آل یاسین» غلط است و «الیاسین» باید بخوانیم.

شاگرد: انافع را غلط می‌داند؟

استاد: بله، من عبارت او را آورده‌ام.

شاگرد: شما که می‌گویید قائل به تحریف نیستید، مستمسکی علیه اهلسنت است.

استاد: من شاید گفتم بالای سیصد مورد جمع کردم که طبری می‌گوید «و الصواب من القرائة فلان». گفتم باید یک وقتی مفصل راجع به سبک طبری بحث کنیم.

شاگرد۲: اینکه می‌گوید شش حرف رفته که واضحتر است.

استاد: بله، جالبش این است که البانی می‌گوید بهترین حرف را طبری زده است. من قبلاً این را عرض کرده‌ام. در «سلسلة الأحاديث الصحيحة»[5] می‌گوید بهترین حرف راجع به «سبعة احرف» حرف طبری است. طبری می‌گوید از هفت حرف، شش تایش نیست. بعد می‌گوید به من می‌گویند یکی از آن‌ها را بگو. می‌گویم وقتی حتی یکی از آن‌ها نیست و محو شده، من چه چیزی به شما بگویم؟!

شاگرد: همه ما هم می‌گوییم همه حروف به دست ما نرسیده است.

استاد: نه، او می‌گوید تنها یک حرف رسیده. بعد می‌گوییم این اختلاف قرائات چیست؟ می‌گوید همه این‌ها حرف واحد است.

شاگرد: فی الجمله همه قائل هستیم همه قرائات به دست ما نرسیده. ولی لزوماً تحریف نیست. اما این‌که بگوییم این چیزی که دست مسلمانان هست، از قرآن نیست، این مستمسک تحریف است.

استاد: من عبارت را بیاورم.

> واختلفت القراء في قراءة قوله (سلام على إل ياسين) فقرأته عامة قراء مكة والبصرة والكوفة: (سلام على إلياسين) بكسر الألف من إلياسين، فكان بعضهم يقول: هو اسم إلياس، .... وقرأ ذلك عامة قراء المدينة:"سلام على آل ياسين" بقطع آل من ياسين، فكان بعضهم يتأول ذلك بمعنى: سلام على آل محمد.... والصواب من القراءة في ذلك عندنا قراءة من قرأه: (سلام على إل ياسين) بكسر ألفها على مثال إدراسين، لأن الله تعالى ذكره إنما أخبر عن كل موضع ذكر فيه نبيا من أنبيائه صلوات الله عليهم في هذه السورة بأن عليه سلاما ال على آله[6]

ببینید چطور می‌مانند. او که دیگر شیعه نیست. حتی از اهل‌سنت هم هستند. مفصل است. لذا امام رضا علیه‌السلام وقتی خواندند کسی حرفی نزد. بعد می‌گوید: **«والصواب من القراءة في ذلك عندنا قراءة من قرأه: (سلام على إل ياسين) بكسر ألفها على مثال إدراسين، لأن الله تعالى ذكره إنما أخبر عن كل موضع ذكر فيه نبيا من أنبيائه صلوات الله عليهم في هذه السورة بأن عليه سلاما ال على آله»**؛ می‌گوید همه انبیاء بودند و صحبت از آل او نبود. حضرت ابراهیم را وقتی گفت، گفت «سلام علی ابراهیم». نه «سلام علی آل ابراهیم». خیلی مناسب بود که خداوند «آل» را بیاورد. استدلال او را ببینید.

شاگرد: یاء و نون آخر «الیاسین» را چه می‌گوید؟

استاد: می‌گوید یک اسم دیگری برای او است. اصلاً این ظرافت کاری های قرآن است. همین را می‌خواهم عرض کنم. ما مدام بگوییم کذا بود و خط اینطور بود! اینجا خط ناقص بود که اتفاق بر انفصال شده؟! «الیاس»، «الیاسین» شود. آن هم دو قرائت جا افتاده‌ای که یکی از اعجب و اغرب قرائات است. واقعاً به این صورت است. ولی خداوند متعال در کتاب خودش آن را می‌گذارد. برای چه کسانی؟ حاج آقا زیاد می‌فرمودند. می‌فرمودند ابن‌زبیر مکه را گرفته بود و خلیفه شده بود. خطبه نماز جمعه خواند و صلوات نمی فرستاد. نه این‌که «آل» را بیاورد. «آل» که هیچی، اصل صلوات بر پیامبر خدا را در خطبه اش نمی‌آورد. سنی ها این را آورده‌اند. حاج آقا زیاد می‌فرمودند و زیاد

تکرار می‌کردند. به او گفتند چرا در خطبه تو صلوات نیست؟ گفت تا اسم حضرت را می‌فرستم و صلوات می‌فرستم بنی هاشم گردن‌هایشان را می‌کشند! یعنی کسی که صلوات فرستادی ما هستیم. به‌خاطر اینکه می‌گفت اینها گردن هایشان را می‌کشند، صلوات نمی فرستاد. حالا در اینجا بخواهد «سلام علی آل محمد» بیاید. در احتجاج هست به این خاطر نیاورد. البته در همان جا در قرائات دیگر هست. جالبی سبعة احرف همین است.

وقتی فصل الخطاب را مباحثه می‌کردیم، از کتب خود اهلسنت بود. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ و آل محمد علی العالمین»[7]. این در کتب خود اهلسنت بود. مفصل از آن بحث کرده بودیم. حدود چهار-پنج سال پیش بحث کردیم. همان جا بود. احسان ظهیر از فصل الخطاب آورده بود که شمای شیعه اینها را می‌گویید. درحالی‌که همه اینها از کتاب‌های خودشان بود. مفصل بحث کردیم. چطور در کتاب‌های خودتان، اصح صحاح خودتان همین را به‌عنوان یک قرائت دارید که مصحح کتاب می‌گوید «هذه قرائة شاذة»؟! حال اینجا دیگر قرائت شاذه نیست. این اهمیت کار است. اگر شما انفصالی که اتفاق مصاحف بر آنها است، به‌خوبی در نظر بگیرید، اهمیت روشن می‌شود. بیان من الکن بود چه بسا شما خیلی بهتر بتوانید با شواهد نشان دهید که اصل وجود قرائت بین قراء سبعه در «آل یاسین» از غرائبی است که اگر تعدد نبود، محو می‌شد و اگر تعدد نبود، شیعه در فرهنگ خودشان به‌عنوان حرف واحد آن را جا می‌انداختند و مدام آن را می‌خواندند و به بچه هایشان یاد می‌دادند. در زیارت می‌خوانند «قولوا کما قال الله». مگر این در چه کتابی است؟ در مفاتیح الآن درآمده؟! در المزار ابن المشهدی و کتاب شیخ است. برای آن زمان است. قبل از آنها هم در روایات بود و همه شیعه می‌خواندند. «قولوا کما قال الله سلام علی آل یاسین».

شاگرد: «ملک» و «مالک» هم همینطور است.

استاد: بله، اصلاً سؤال نشده. یک سؤال نداریم که از امام بپرسند «ملک» بخوانیم یا «مالک».

این مطالب تکراری است ولی بعضی مطالب، تکرارش فقط تکرار او نیست، بلکه غرض کلاسیک کردن بحث را داریم. این عرض را داریم که مطالب طوری منظم شود تا صرف مهندسی مطالب نباشد. بلکه معماری هم مطالب متفق القول و متفق علیه باشد. به‌نحوی‌که ناظر در این مطالب شما زود به اطمینان برسد.

---

[1] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (٨/ ٢٨٩)

[2] المیزان فی تفسیر القرآن،ج١،ص٢۶٠

[3] الانعام ٩١

[4] الإحتجاج نویسنده : الطبرسي، أبو منصور جلد : 1 صفحه : ٢٥٣

[5] سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها (۶/ ١۶۴)

[6] تفسير الطبري = جامع البيان ت شاكر (٢١/ ١٠١)

[7] فدکیه

نظریه قطعه بندی مختلف آیات قرآن کریم و توقیفی بودن آن

شاگرد: این فرمایشی که در قطعه‌های آیات داشتید، جوابی از روایاتی می‌شود که تعداد آیات را تا هفده هزارتا می‌دانند؟

استاد: نگاه به آیات نگاه متفاوتی است. و لذا از چیزهای عد الآی این است که سند را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسانند. اما در اینکه خود حضرت این را طبق کدام آیه کرده‌اند، مختلف می‌شود. در خود روایات شیعه هم دارد. یعنی به فرمایش شما مانعی ندارد که کجا را آیه کنیم، بلکه باید جبرئیل اعلام کند و توسط اولیاء خدا در کتاب او بیان شود. همینطوری که قرائات متعدد است، مواضع آیات هم نسبت به اقراء های مختلف متفاوت است و مشکلی ندارد. لذا یک سوره کوچک می‌تواند پنج آیه باشد و می‌تواند سه آیه باشد. در کافی شریف داشت که سوره مبارکه توحید سه آیه است. بحثش را کردیم. درحالی‌که یا چهار آیه است یا پنج آیه. این جور یادم است. تصریح امام بود یا مرحوم مجلسی فرمودند لازمه حرف امام سه آیه است. فراموش کرده‌ام. در مرآة العقول هست. مرحوم مجلسی فرمودند یا خود امام فرمودند که سوره مبارکه توحید سه آیه است. و حال اینکه به یک معنا می‌توانید در نماز آیات پنج قسمتش کنید و با جزئیت بسم الله سوره مبارکه توحید را بخوانید.

شاگرد۲: ضمیر «انّه» در «آل یاسین» به چه برگشت؟

استاد: مثلاً «قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ[1]» حضرت آن را منفصل کردند و کاری ندارند به بعدش که «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا». اگر آن را بخوانید می‌بینید استشهاد امام ربطی دعا ندارد. بلکه دعوت نبوت است.

شاگرد: یعنی در آن نزول، بقیه اش نازل نشده؟ یعنی «آل یاسین» یک نزول جدایی است که همراه بقیه نیست؟

استاد: قرائت کتاب مکنون است. کتاب مکنون ریختش طوری است که وقتی این را می‌خوانیم این معنا را دارد. به بعدش اضافه می‌کنیم، معنای دیگری دارد. این جور نیست که وقتی نزول می‌گویید، یعنی تکه بعدی را نخواند. اقراء می‌کند. اقراء متناسب با کتاب مکنون. و اینها همه را سامان می‌دهد. به نحو تدوینی معنایی یا تدوینی نگاشتی. با آن نحوی که خودش دارد. حال باز تفاسیری را هم نگاه کنید. در مورد «انّه» مطالب خوبی هست. کسانی مثل طبری هیچی، می‌گویند ضمیر نشانه این است که آن قرائت نمی‌شود. کسانی که «آل یاسین» را قبول دارند ببینید «انّه» را چطور معنا می‌کنند. چند وجه دارند.

شاگرد۲: یعنی شما قائل نیستید که نسخه جدای از قرائت است؟ یعنی ای همه آنها با هم قرائت است... .

استاد: اقراءها با مقطع های هر آیه، اقراء هایی است که در استعمالات وسیعی که برای کتابش قرار داده مستقل از مواضع دیگر است. این استقلال همه جا هست. «قل الله ثم ذره»؛ «قل الله» یک معنا و اقرائی مستقل است که جبرئیل همراه آن «ثم ذره» را نمیگوید. میگوید «قل الله» تمام. در اقراء دیگر و در مقطع دیگر میگوید «قل الله ثم ذره». اصالً معنای دیگری هم هست. لذا اشان گفتند «هذا ن سرّ تحته ما اسرار». اینکه بگویند «سرّ تحته ما اسرار» معلوم میشود که علمه خیلی مقصود دارند و از اینجا مطلب فهمیدهاند. تازه ذیل آیه دیگر به اینجا مثال میزنند. ذیل خودش که همین را هم نگفته اند. یعنی اگر المیزان بود و آن مثال در جلد اول نبود و شما تنها ذیل آیه «قل الله» را میدیدید علمه فقط ظاهر را معنا کردهاند. و حال اینکه علمه اینطور نبودند.

---

[1] الفرقان ۷۷

عدم بازتاب بسیاری از کمالات علمی علامه طباطبایی در المیزان

حاج آقای حسن زاده می‌فرمودند. ام منتظر بودیم که سوره مبارکه نجم در المیزان بیاید. چرا؟ چون ببینیم آقای طباطبایی در معراج چه کار می‌کنند. فرمودند المیزان آمد و دیدیم تنها لغت را معنا کرده‌اند. بعد گفتند گفتم چه شد؟! از منزل بیرون آمدم و در خیابان به یکی از رفقای خودم رسیدم. ایشان هم با ما هم درس بود و به محضر علامه طباطبایی می‌رفتیم. تا ایشان رسید گفتیم المیزان آمده، ایشان هم گفتند اولین جایی که من هم باز کردم همین سوره مبارکه نجم بود تا ببینم آقا چه کار کرده‌اند! دیدم هیچی. گفتند هر دو با هم همراه شدیم تا به بیت شریف استاد برویم. به محضر علامه مشرف شدیم و نشستیم. ایشان سیگاری می‌کشیدند. گفتند رفیق ما همین را مطرح کردند. ایشان گفت آقا شما در سوره نجم تفصیل ندادید. بحث معراج بوده. در دستگاه سوره نجم خیلی مطالب هست. ایشان گفتند همینطوری که استاد مشغول سیگار بودند، تا آخر به سکوت ادامه دادند. یک کلمه جواب ندادند. بعد فرمودند علامه آن چه که بود خودش را در المیزان نشان نداده. یعنی این تفسیر، آن چه که ایشان بودند نیست. و لذا از ایشان نقل شده که فرمودند من از سور حوامیم مطالب توحیدی استفاده کردم، هر چه سعی کردم پیاده کنم نشد. شاید شاگردان ایشان متعدد نقل کرده‌اند که من از سور حوامیم مطالب توحیدی ای استفاده کردم هر چه سعی کردم پیاده کنم نشد. یعنی المیزان علامه را نشان نمی‌دهد. نشده. این دم و دستگاهی است که قرآن کریم دارد.

والحمد لله رب العالمین